

گزیده مقالات (۱۹۹۵-۱۸۸۸)

مردم شناسی و موسیقی

گردآوری و برگردان
محسن حجاریان



مردم‌شناسی و موسیقی

گزیده مقالات (۱۸۸۸-۱۹۹۵)

گردآوری و برگردان

محسن حجاریان



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

عنوان کتاب مردم‌شناسی و موسیقی
گردآوری و برگردان محسن حجاریان
سال چاپ زمستان ۱۳۹۵
نوبت چاپ یکم
شمارگان ۷۰۰ نسخه
چاپ و صحافی پردیس دانش

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۸۱۷۲-۲۴-۹

ناشر کارنامه کتاب - تلفن: ۰۲۱-۶۶۵۶۹۳۲۹

آدرس سایت www.karnamehketab.com

طرح جلد برگرفته از اثر ژان دیویس / موزه کورکوران کلمبیا

همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.

این کتاب با همکاری خانه هنرهای شهری تهیه و منتشر شده است.



سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور مردم‌شناسی و موسیقی (گزیده مقالات ۱۸۸۸-۱۹۹۵) / گردآوری و برگردان محسن حجاریان
مشخصات نشر تهران: کارنامه کتاب، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری ۷۱۲ ص.
شابک ۹۷۸-۹۶۴-۸۱۷۲-۲۴-۹
وضعیت فهرست‌نویسی فیبا
موضوع موسیقی‌شناسی قومی
موضوع موسیقی و انسان‌شناسی
موضوع موسیقی -- جنبه‌های اجتماعی
رده‌بندی کنگره ML۳۷۹۸/ج۳م۴ ۱۳۹۵
رده‌بندی دیویی ۷۸۰/۸۹
شماره کتاب‌شناسی ملی ۱۷۰۱۳۴۹

هنوزم هست دیدار تو در چشم

هنوزم هست گفتار تو در گوش

به یاد مادرم

فهرست

- پیش‌گفتار ۹
- مردم‌شناسی و موسیقی ۱۳
محسن حجازیان
- آوازهای قبیله مدوک ۶۱
البرت گاشت
- چند آواز از قبیله شایان ۶۵
بیرد گرینل
- موسیقی فیلیپین ۷۳
فرانسس دنسمور
- شناخت موسیقی‌های بیگانه ۹۷
بنیامین گیلمان
- شکل‌گیری گام در موسیقی پریمیتیو ۱۰۵
فرانسس دنسمور
- آوازهای رسیتاتیف در اسطوره‌شناسی یایوتی ۱۱۹
ادوارد ساپیر
- ریتم در موسیقی قبایل سو و چیپوا ۱۴۱
فرانسس دنسمور
- موسیقی قبیله بومیان تتون - سو ۱۵۷
فرانسس بواس
- مراحل جدید در پژوهش‌های موسیقی پریمیتیو ۱۶۵
هلن رابرتز
- بومیان آمریکا در آوازهای شان چه فواصل موسیقایی را به کار می‌گیرند؟ ۱۷۹
فرانسس دنسمور
- موسیقی پریمیتیو ۱۸۷
هلن رابرتز
- پدیده‌الگو در موسیقی پریمیتیو ۲۱۱
هلن رابرتز
- مطالعه آوازهای فولک در آمریکا ۲۱۷
جرج هرزاگ

- ۲۲۵ آوازهای مخصوص در موسیقی بومیان آمریکا
جرج هرزاگ
- ۲۴۵ موسیقی پریمیتیو؛ مطالعات و موضوعات موسیقی
جرج هرزاگ
- ۲۶۳ نوع‌شناسی آوازهای فولک
جرج هرزاگ
- ۲۷۳ موسیقی در اندیشه بومیان آمریکا
جرج هرزاگ
- ۲۸۳ تأثیرات موسیقی آفریقا بر موسیقی بومیان آمریکای شمالی
جرج هرزاگ
- ۳۰۱ موسیقی در فرهنگ آمریکا
الن مریام
- ۳۱۳ استفاده از موسیقی در مطالعه موضوع فرهنگ‌پذیری
الن مریام
- ۳۲۳ طبقه‌بندی آماری در مردم‌شناسی و کاربرد آن در موسیقی‌شناسی قومی
لینتون فریمان و الن مریام
- ۳۳۱ نگاهی مردم‌شناسانه به اهداف موسیقی‌شناسی قومی
لینتون فریمان و الن مریام
- ۳۴۳ موسیقی و اشعار آوازی بومیان آنگیر آمازون
لی لاویسترند
- ۳۶۵ موسیقی در جامعه و فرهنگ
جان بلکینگ
- ۳۸۳ آیین‌های موسیقایی در آفریقا
کوابیناکتیا
- ۳۹۹ پیوستگی درونی موسیقی و هنرهای اندامی
کوابیناکتیا
- ۴۰۹ میراث معنوی سرخ‌پوستان آمریکا
جوزف براون
- ۴۲۹ نگاهی به کتاب اساطیر نوشته کلود لووی اشتراوس
اردن راس کینگ
- ۴۴۳ همانندی موسیقی و اسطوره: دیدگاه لووی اشتراوس بر ساختار موسیقی
پاندورا هاپکینز

- ۴۶۱.....روش کانتومتریک در مطالعه موسیقی فرهنگ‌های گوناگون
الن لومکس
- ۴۸۳.....روباه، بوف و کلاغ: رابطه اساطیری حیوانات با موسیقی
مارشا هرندن
- ۵۱۱.....موسیقی و هنرهای اندامی در اتحادیه قبیله‌های بومیان آمریکا
جسمس هاوارد
- ۵۲۷.....صوت، خطر و تعادل در پژواک
مارشا هرندن
- ۵۴۱.....اندیشه‌های گریان: پژواک یادمانده‌های کلولی
استیوون فلد
- ۵۶۷.....صوت به مثابه سیستم نمادین: طبل‌های کلولی
استیوون فلد
- ۵۹۱.....پراکندگی موسیقی در جهان
دوید مک آلستر
- ۶۰۷.....کفتارها در کنار یکدیگر نمی‌خوانند: تفسیری بر آوازهای شفاهی مهاجران باسوتو
دوید کاپلان
- ۶۴۳.....موسیقی، فرهنگ و تجربه
جان بلکینگ
- ۶۶۹.....آوازا و هنرهای اندامی در قبیله کواکواکاواکی در کلمبیای بریتانیا
فرانس بواس
- ۶۹۱.....کتاب‌شناسی
فهرست انگلیسی
- ۷۰۹.....

پیش‌گفتار

انتخاب عنوان «مردم‌شناسی و موسیقی» برای این کتاب تأکید بر رابطه مردم‌شناسی با موسیقی‌شناسی قومی است. مقاله فرانس بواس از سال ۱۸۸۸ و مقاله ادوارد سایپر و در پی آن چندین مقاله از جرج هرزاگ، الن مریام، استیوون فلد، مارشا هرنندن، جان بلکینگ، کوپنا انکتیا، دیوید کاپلان و ... همه به موضوعات مردم‌شناسی موسیقی پرداخته‌اند. همین تعداد مقاله از مردم‌شناسان، خود نشان از ارتباط بنیادین مردم‌شناسی با موسیقی‌شناسی قومی دارد. البته در لابه‌لای مقالات آن‌ها، چند ترجمه از نوشته‌های موسیقی‌شناسان قومی هم آورده شده است.

ترجمه این مقاله‌ها صرفاً مبتنی است بر نیاز به شناخت همگامی مردم‌شناسی و تاریخ، رابطه آن با موسیقی‌شناسی قومی و آشنایی با روش‌ها و تئوری‌های به کارگرفته شده در این مقالات. این‌جا با کاربرد تئوری‌ها و متدهای کهن‌تر مردم‌شناسی در پژوهش موسیقی روبه‌رو هستیم و از همین راه هم می‌توانیم سیر و تحول و زایش موسیقی‌شناسی قومی را از درون آن‌ها ردیابی کنیم. نوشته‌های استیوون فلد و جان بلکینگ و دیوید کاپلان از پیچیدگی‌های تئوریک و روش پژوهش فنی‌تری برخوردارند. در این نوشته‌ها، ما با جملات طولانی و ارائه نقل قول‌های متعدد و تو در تو مواجه‌ایم که کار پیگیری موضوع را مشکل می‌سازند. به هر روی، این هم روشی است که آشنایی با آن خود از نیازهای موسیقی‌شناسی ایرانی است.

تعداد مقالات ارائه شده در این‌جا، در مقایسه با آنچه مورد نیاز آموزش این فن است، بسیار ناچیز و اندک‌اند. هزاران مقاله و صدها کتاب آموزنده دیگر هست که ترجمه آن‌ها می‌تواند بخش درخور توجهی از نیاز آموزشی این رشته را فراهم آورند. با این حال نباید فراموش کرد بدون راهنمایی و تعمق کافی و شکیبایی، دستیابی به بینش جهان‌شمول این رشته، که در واقع نیاز مبرم برای شناخت موسیقی ایرانی است، کار آموزش را مشکل می‌کند.

اولین مقاله فرانس بواس با عنوان «آوازاها و هنرهای اندامی در قبیله کواکواکاواکی در کلمبیای بریتانیا» را استثنائاً، به علت پیچیدگی و دور بودن آن از موضوع، در پایان کتاب آورده‌ام. باقی، بر اساس تاریخ نگارش آن‌ها آورده شده است.

به دانشجویان مردم‌شناس که می‌خواهند این کتاب را مطالعه کنند توصیه می‌کنم ابتدا نوشته‌های استیوون فلد، مارشا هرنند، کوبنا انکتیا، الن مریام، جان بلکینگ و جرج هرزاگ و سپس ادوارد ساپیر و دیوید کاپلان را مطالعه کنند و در پی آن به مطالعه سایر مقالات بپردازند. مطالعه این مقالات، دانشجوی مردم‌شناس را با نگرش مردم‌شناسی و موسیقی بیشتر آشنا می‌سازد و موجب می‌شود تا جایگاه آوانگاری موسیقی کمتر جلوه دست‌وپا گیر خود را نشان دهند. در این مقالات، دانشجوی مردم‌شناس درمی‌یابد که چگونه می‌توان موسیقی را از زوایای متعدد، حتی فارغ از آوانگاری و بیرون از دایره «موسیقی‌شناسی» مورد توجه قرار داد.

دانشجویان موسیقی‌شناسی قومی باید، به ظرایف و دقایق موسیقی و اهمیت نگاه مردم‌شناسان و موسیقی‌شناسان قومی و هم‌چنین به چگونگی زاویه نگاه آن‌ها به موسیقی توجه کنند. توجه دانشجویان موسیقی‌شناسان قومی را به مقاله‌های «شکل‌گیری گام در موسیقی پریمیتیو» (فرانسس دنسمور)، «مراحل جدید در پژوهش‌های موسیقی پریمیتیو» (هلن رابرتز)، «چه فواصل موسیقایی را بومیان آمریکا در آوازهای‌شان به کار می‌گیرند» (فرانسس دنسمور)، «موسیقی پریمیتیو» (هلن رابرتز)، «پدیده الگو در موسیقی پریمیتیو» (هلن رابرتز) و مقالات جرج هرزاگ جلب می‌کنم. هدف از این یادآوری این است تا ببینند و بدانند که پایه‌های موسیقی ابنای بشر، در بیشتر موارد از بیش از سه چهار تن ترکیب نشده و این همان اصلی است که نماد صوری آن امروزه در موسیقی ما ایرانیان هم دیده می‌شود. با این تفاوت که محتوای همین سه چهار تن در موسیقی ایران (و ترک و عرب) به چنان اندیشه پیچیده و غامضی مبدل شده که به هیچ روی نمی‌توان پی به ترکیب کیفی و محتوای درونی آن برد و یا چیزی از اسرار درون پرده آن را توضیح و تفسیر کرد.

اما جنبه‌های مردم‌شناسانه موسیقی که در مقاله‌های هرنند و فلد بیشتر برجسته شده، باید مورد توجه دانشجویان موسیقی‌شناسی قومی قرار گیرد و تعمق کنند که چگونه موسیقی هم بافت فرهنگ و زندگی آدمیان است و چگونه در مظاهر آیینی، که سنتی سخت سرانه‌تر از سایر کنش‌های اجتماعی دارند، جلوه روحانی و نقشی پر اهمیت را ایفا می‌کند. به مقاله «کفتارها در کنار یکدیگر نمی‌خواهند: تفسیری بر آوازهای شفاهی مهاجران باسوتو» نوشته دیوید کاپلان

توجه شود که چگونه نویسنده کوشش می‌کند تا با نگاه مردم‌شناسی اجتماعی و از طریق ارتباط شعر و ملودی‌های مهاجرین باسوتو، زوایی از تاریخ و فرهنگ نانوشته این مردمان را روشن سازد. هدف از آوردن فصل‌ها بر روال تاریخ نگارش آن‌ها، این است که مراحل به کارگیری تئوری‌ها و روش‌شناسی این نوشته‌ها را در طی بیش از صد سال نشان دهیم. البته فقدان یک فصل مجزا که تئوری‌ها و روش‌های مربوط به موسیقی‌شناسی قومی را در رابطه با مردم‌شناسی تشریح کند، احساس می‌شود. مواد نوشتاری این فصل تهیه شده، اما به واقع سرنوشت ناروشن کتاب، انگیزه تدوین آن را از میان برد و موجب چنین کاستی و نقصانی شد. امید دارم این فصل را در آینده به خوانندگان این کتاب تقدیم کنم.

این نوشته‌ها صرفاً به این خاطر ترجمه شده‌اند که آموزش آن‌ها در خدمت شناخت درست‌تر و جامع‌تر موسیقی ما ایرانیان باشد تا از آن‌ها نکته‌ها بیاموزیم و آن نکته‌ها را آن‌جا که به کار شناخت موسیقی خودمان می‌آید به کارگیریم، در غیر این صورت، دانستن گفته‌های دیگران بدون به کارگیری روش و ایده‌های آن‌ها در پژوهش موسیقی ایران، جز رنج بیهوده حاصل دیگری نخواهد داشت.

در ضمن، توجه دانش‌جویان مردم‌شناس و موسیقی‌شناسان قومی را به نقش و کاربرد و اهمیت شعر در موسیقی و فرهنگ سرخ‌پوستان آمریکا، مردمان حوزه آبگیر آمازون، قبیله کلولی و مهاجران باسوتو در آفریقای جنوبی جلب می‌کنم تا ببینند که چگونه شعر، پاره جدا ناشدنی از زندگی و موسیقی مردمان این سرزمین‌ها را تشکیل می‌دهد و چگونه شعر می‌تواند نقش پر اهمیتی در بررسی مردم‌شناسانه و موسیقی‌شناسانه قومی داشته باشد. به طور کلی، در لا به لای نوشته‌های این کتاب، دقایق و ظرایفی هست که همگی می‌توانند ما را در شناخت بهتر موسیقی ایرانی یاری رسانند.

در مواردی بسیار کم، دست‌کاری‌های مختصری در ترجمه جملات اعمال شده، تغییری در ماهیت امانت صورت نگرفته است. فهرست و مشخصات مقالات و نوشته‌ها را در پایان کتاب آورده‌ام. تنها تعدادی از این مقالات دارای کتاب‌شناسی و ماخذ ارجاعی هستند. کتاب‌شناسی هر فصل با عنوان همان فصل در پایان این مجموعه آورده شده است. شاید فرصت دیگری نباشد تا از آموزگاران بزرگوارم ژرف پهلوجیک^۱، فیلیپ اسکایر^۲، مارشا هرنندن^۳، کارولین رابرتسون^۴ و مانتل هود^۵ که

1. Jozef Pacholczyk

2. philipschuyler

3. Marcia Herndon

4. Carol Robertson

5. Mantle Hood

مردم شناسی و موسیقی شناسی قومی را به من یاد دادند قدر دانی کنم. دانشی نداشتم تا نوشته‌ای به بهانه پاسداشت زحمات‌شان تقدیم کنم، اکنون به یاد و احترام و سپاس از ایشان، این خط را به یادگارشان می‌نگارم. از دیگر استادان ارجمندم علی ساغری که در سال ۱۳۴۸ در هنرستان موسیقی اصفهان تار را به من آموخت و منیر نورالدین بکن^۱ که عود را به من یاد داد و محمدرضا لطفی که آموزش کمانچه و موسیقی ایرانی را از من دریغ نداشت، سپاسگزاری می‌کنم و یادهای و مهربانی‌های آنان را گرامی می‌دارم. بازخوانی و آوانگاری و اسکن تعدادی از قطعات توسط آقایان هومان علیایی، علیرضا چگینی و عرفان سعیدی انجام شده است؛ از زحمات ایشان سپاسگزارم.

ویرایش این کتاب را نیز آقای محسن شهرنازدار بر عهده گرفتند؛ از ایشان کمال تشکر را دارم.

مردم‌شناسی و موسیقی

محسن حجاریان

موسیقی پدیده‌ای است عام که فرهنگ‌های انسانی هر کدام به فراخور اندیشه و احساس خود، انواع گوناگون آن را در گذر زمان و در سرزمین‌های مختلف پراکنده ساخته است. از این روی استحقاق آن را دارد تا به بهترین گونه مورد پژوهش واقع شود. با این حال، موسیقی محصول و پرورده خود انسان است و این پدیده فرهنگی به او تعلق دارد و پژوهش پیرامون آن در اصل، پژوهش پیرامون خود انسان است. با مطالعه موسیقی، انسان خودش را مطالعه می‌کند و امید دارد که از پرتو آن، دیرینه خود و جایگاه خود و درون ناشناخته خود را باز شناسد. موسیقی رفتار آدمی است. اگر از این دیدگاه به پژوهش فرهنگ انسان و خود انسان بپردازیم، باید موسیقی را به مثابه پدیده‌ای فرهنگی و انسانی مورد توجه قرار دهیم و از همین دیدگاه است که بر پژوهشگر این رشته، ضروری است از دانش‌های موسیقی‌شناسی و مردم‌شناسی آگاهی داشته باشد.

از زمانی که موسیقی به عنوان پدیده‌ای جهانی مورد توجه مردم‌شناسان و موسیقی‌شناسان واقع شده، فرضیه‌ها و دیدگاه‌های نوینی تمرکز خود را برای شناسایی این پدیده فرهنگی به کار گرفته‌اند. گام‌های اولیه این مهم را موسیقی‌شناسان تطبیقی و مردم‌شناسان در پایان سده نوزدهم برداشتند و از نیاز همین پایگاه بود که موجب شد رشته موسیقی‌شناسی قومی در تقاطع چندین رشته دیگر، پاسخ‌گوی چنین وظیفه خطیری باشد. پژوهش‌هایی که از جانب یک موسیقی‌شناس قومی صورت می‌گیرد در اصل شبیه به همان کاری است که یک مردم‌شناس انجام می‌دهد. تنها اختلاف در این است که هر کدام از پژوهش‌ها، بر جنبه‌ای از صورت اندیشه، تجزیه و تحلیل و مفهوم‌آفرینی‌های موسیقی تأکید می‌ورزند.

تأثیر اندیشه‌های فلسفی و دانش‌های وابسته به علوم اجتماعی بر اندیشه موسیقی‌شناسان، از دیرباز تاکنون به طور گسترده موجب ارتقای دانش موسیقی شده است. نفوذ گفته‌ها و نانوشته‌های پیتاگوریاس (فیناگورث) بر افکار افلاطون و تأثیر افکار فلسفی ارسطو بر اندیشه‌های موسیقایی شاگرد برجسته‌اش اریستوکسنوس و بعدها بر نظرات پتولمه (پتلمیوس) و سپس کینتی لیانوس و هم‌چنان تأثیر آرای فلسفی و موسیقی‌شناسانه یونانیان بر اندیشه الکندی و ابن‌المنجم و فارابی و ابن‌سینا و در قرن‌های بعد بر آرای رنه دکارت در کتاب کومپندیوم موسیقی^۱ و در روزگار متأخر، نفوذ ایده‌های اگوست کنت بر ذهنیت کسوتر و فتیس، همه نشان‌دهنده آن‌اند که موسیقی‌شناسان و فرضیه‌پردازان این فن، تا چه اندازه تحت تأثیر آموزش فلاسفه و دانشمندان روزگار خود یا پیشینیان خود بوده‌اند. در سده اخیر، با گسترش و سیستماتیزه شدن رشته‌های علوم، موسیقی‌شناسی نیز به موازات سایر رشته‌ها، رشد چشم‌گیری داشته است.

با پیدایش و گسترش رشته مردم‌شناسی - با دید تکامل‌گرایی - در میانه سده نوزدهم از جانب لویی‌س مورگان (در آمریکا) و ادوارد تیلور (در انگلستان) و با رشد سه دهه دیدگاه‌های فونکسیونالیستی مالینوفسکی و رادکلیف براون و عکس‌العمل دیدگاه نسبیت گرایانه فرهنگی و تاریخی فرانس بواس و شاگردان او به نظرگاه‌های پیشینیان، موسیقی‌شناسی راه نوینی را پشت سر نهاد. با بسط ایده‌های ساختارگرایی فرهنگی، زبان‌شناختی، سمیولوژی و نمادگرایی و تأثیر آن‌ها در مطالعه فرهنگ‌های اقوام بشر، دریچه‌های دیگری بر چشم‌انداز موسیقی‌شناسی گشوده شد. در پرتو چنین بهره‌وری‌های چند جانبه، علی‌الخصوص نگاه ویژه مردم‌شناسان به موسیقی بود که رفته‌رفته، نهاد علمی دیگری با نام «موسیقی‌شناسی» قومی به وجود آمد.

پایه اصلی پژوهش‌های مردم‌شناسی، بیشتر بر شناخت فرهنگ انسان‌ها بنیان شده است. اما این موضوع در موسیقی‌شناسی، اصلی همیشگی نیست و گاه ثقل این توجه بر روی رشته‌های دیگر، از جمله اسطوره‌شناسی، زبان‌شناسی، تاریخ، باستان‌شناسی، قوم‌نگاری، فولک‌شناسی، جامعه‌شناسی، زیبایی‌شناسی و ... قرار دارد. با این تفصیل، از آنجایی که جامعه و تاریخ و فرهنگ، موسیقی را می‌آفریند و از آن روی که موسیقی‌شناسی قومی زوایای گوناگون پژوهش‌های علوم انسانی، از جمله مردم‌شناسی و فرهنگ‌شناسی را بیشتر مد نظر داشته و دارد، لازم است نگاهی به پیشینه ارتباط این دو شاخه از علوم انسانی بیندازیم تا مسیر پیشرفت رشته موسیقی‌شناسی قومی، بر ما آشکار شود.

موسیقی از یک زاویه می‌تواند محصول مناسبات مادی و معیشتی انسان باشد. از این روی است که ماتریالیست‌ها آن را به چشم پدیده‌ای روساختاری می‌نگرند و سیر تکاملی آن را به موازات سیر تکامل مناسبات مادی تاریخ تلقی می‌کنند. موسیقی را می‌توان از زاویه دیگر، یعنی به مثابه فونکسیون بررسی کرد و آن پدیده‌ای است که از دیرباز در مراسم عبادی و روحانی از آن سود می‌جسته‌اند و امروزه نیز به مثابه کالا از آن بهره می‌گیرند. موسیقی در هر فرهنگی راه گسترش خود را کم و بیش، مطابق مسیر پیشرفت همان فرهنگ طی کرده است. اما از آن‌جا که فرهنگ‌ها راه‌های گوناگون و منحصر به فردی را طی کرده‌اند، پس موسیقی‌های متفاوت اقوام جهان نیز راه‌های منحصر به فرد خود را پشت سر نهاده‌اند. با این حال، یک اصل کلی تکاملی را نمی‌توان به تمام موسیقی‌های جهان تعمیم داد. این یک نگاه نسبیت باوری فرهنگی و تاریخی است. موسیقی حاوی کدهای پیچیده فرهنگی - تاریخی است. کدهای موسیقی، از اسرار تاریخ، فرهنگ و جامعه سخن می‌گویند که از جانب نوازنده، به شنونده فرستاده می‌شوند. شنونده، کدها را نسبت به دانایی خود و یا حتی نسبت به احساس و ادراک شخصی خود، تفسیر می‌کند.

این تفسیر از کدهای موسیقایی، به موضوع سمیولوژی موسیقی باز می‌گردد. موسیقی نمادی است فرهنگی که هویت فرهنگ‌ها را از طریق آن می‌توان بازشناسایی کرد و کشف این موضوع نیز به مطالعات سمبولیسم فرهنگی موسیقی مربوط می‌شود. موسیقی پدیده‌ای است ساختاری؛ یعنی همانند زبان، اسطوره و ریاضی باید به کلیت مستقل آن پرداخت. در عین حال کلیتی است که مجموعه آن را باید در رابطه با تمامی سامانه تاریخ و جامعه و فرهنگ مورد بررسی قرار داد. موسیقی را نباید از سیستم‌های فرهنگی و پدیده‌های عینی و ذهنی بشر تفکیک کرد و جداگانه بررسی نمود. این هم گونه دیگری از دیدگاه ساختارگرایان است. موسیقی پدیده‌ای است که با رفتار آدمیان درگیر است؛ از زاویه جهان‌نگری رفتاری، در نتیجه می‌توان آن را به مثابه بخشی از رفتار انسان بررسی نمود.

همان‌گونه که از چند جمله بالا برمی‌آید، موسیقی از دیدگاه‌های گوناگونی قابل بررسی است. نکاتی هم که در این‌جا اشاره شد، همگی در چارچوب دیدگاه‌های مردم‌شناسانه یا گرایش‌های وابسته به آن‌اند. از این روی، لازم می‌دانم به طور مختصر به چند بینش مردم‌شناسانه، که موسیقی را مورد توجه قرار داده‌اند اشاره کنم. این اشارات صرفاً برای بهره‌گیری موسیقی‌شناسی است و نه بیشتر. مقالات و نوشته‌هایی هم که در این زمینه در این کتاب آورده شده، تنها در خدمت شناسایی ارتباط دیدگاه‌های مردم‌شناسی و موسیقی‌شناسی قومی است. ناگفته پیداست که

ارتباط مردم‌شناسی و موسیقی و دیدگاه‌های مردم‌شناسی نسبت به پدیده موسیقی، به حدی ژرف و پیچیده است که طرح موضوع آن، در چند کتاب نیز میسر نمی‌شود. به طور کلی، تحقیقات پیرامون موسیقی در آمریکا را می‌توان به دو دوره برجسته تقسیم کرد:

۱. دوره اول با مطالعات موسیقی فولک، موسیقی «پریمیتیو»^۱ و بررسی تطبیقی - فرهنگی موسیقی صورت می‌گرفت. این مسیر موجب شد تا راه پژوهش موسیقی در دامن مردم‌شناسی پرورش یابد.

جرج هرزاگ می‌گوید: پژوهش بر روی موسیقی بومیان آمریکا، عمدتاً از شاخه دانش مردم‌شناسی، صورت عملی به خود گرفته است. در نتیجه، بسیاری از مشکلاتی که امروزه پیش پای ما قرار دارند، همان مشکلاتی هستند که در مردم‌شناسی با آنان مواجه بوده‌ایم.

یک مردم‌شناس به طور کلی دنبال آگاهی‌ها و پرسش‌هایی از این دست است: «آیا گروه‌ها و اقوام، صورت‌های خاص فرهنگی خود را به وجود آورده و آن را توسعه داده‌اند؟»؛ «آیا این صورت‌های فرهنگی با صورت‌های فرهنگی که در اطراف و همسایگی آنان قرار دارد متفاوت است؟» و «آیا موسیقی آنان گونه‌هایی از موسیقی‌های مختلف است؟»؛ «آیا شیوه‌های موسیقایی قبایل بازتاب تاریخی همان قبایل است و آیا صورت‌های فرهنگی نیز بازتاب تاریخی خود را در خود نگاه داشته‌اند؟»؛ «آیا مشابه یک‌پارچگی یا اختلافی که در ماهیت نهادها و رسومات گروه‌ها وجود دارد، در شیوه‌های موسیقی آنان نیز دیده می‌شود؟»؛ «آیا دوران‌های فرهنگ‌پذیری یا عقب افتادگی‌های فرهنگی، رد پا و اثر خود را بر موسیقی گذاشته است؟»^۲

بیست سال بعد از هرزاگ، الن مریام - در شرایطی که چشم‌انداز مردم‌شناسی موسیقی گسترده‌تر شده است - در نیاز کاربرد مردم‌شناسی در شناخت موسیقی می‌گوید: «از این دید، مطالعه موسیقی نیاز به تخصص دو جانبه‌ای دارد. یعنی این که پژوهشگر این رشته، باید هم به دانش مردم‌شناسی و هم به آگاهی‌های موسیقی‌شناسانه واقف باشد.» او تکرار می‌کند که «تعداد کسانی که در یک زمان به این دو دانش آگاهی داشته باشند، کم‌اند»^۳ این دوره، حدوداً از نیمه دوم قرن نوزدهم آغاز و تا میانه قرن بیستم ادامه داشت.

۱. این عنوانی است که برای موسیقی بومیان آمریکا «سرخ‌پوستان» و سایر اقوام مشابه به کار می‌برند.

۲. به مقاله «موسیقی پریمیتیو» ۱۹۳۶ در همین مجموعه مراجعه شود.

۳. «موسیقی در فرهنگ آمریکا» از همین کتاب.

۲. دوره بعد، مطالعه موسیقی با استقلال دیپارتمان موسیقی‌شناسی قومی در نیمه دوم قرن بیستم آغاز شد. لازم به یادآوری است که رشته موسیقی‌شناسی قومی، با ترکیب رشته‌های موسیقی‌شناسی تطبیقی مکتب برلین و مکاتب مردم‌شناسی در آمریکا تأسیس شد. مطالعه موسیقی در مکتب برلین، صرفاً برای دستیابی به مدارج تکاملی موسیقی بود. در حالی که مردم‌شناسی آمریکا، موسیقی را از زوایای کل فرهنگ، تاریخ، زبان‌شناسی و ... مورد توجه قرار می‌داد. به این نکته نیز اشاره کنیم که در نیمه اول قرن بیستم، بعضی از مردم‌شناسان هم بودند که بیشتر توجه خود را به جنبه مردم‌شناسانه موسیقی معطوف می‌ساختند. زیرا با موضوعات فنی موسیقی کمتر آشنایی داشتند. نمونه آن اشارات مارگارت مید (۱۹۲۸) با دیدگاه اتنوگرافیکی به موسیقی مردمان ساموا است.^۱

برای شناسایی بیشتر تاریخ موسیقی‌شناسی و تأثیرپذیری آن از سایر رشته‌های علوم انسانی، لازم است تأثیر افکار تکامل‌گرایی داروین، کارل مارکس، لویس مورگان و یا ادوارد تیلور، بر افکار فرانس بواس، هورن باستل، کورت زاکس، و الن لومکس را بدانیم و نیز از تأثیر افکار مالینوفسکی و رادکلیف براون و ماکس وبر بر اندیشه‌های تالکوت پارسونز یا رابرت مرتون آگاهی یابیم؛ هم‌چنین باید بدانیم اندیشه‌های فرانس بواس تا چه حدی آرای و نظریات جرج هرزاگ و ملویل هرسکویتس و ادوارد ساپیر و الفرد کروبهر و جرج واترمن و سپس الن مریام و برنو نتل را متأثر کرده‌اند.

لووی اشتراوس یا کلیفرد گرتز تا چه اندازه توانسته‌اند اندیشه‌های تعدادی از موسیقی‌شناسان قومی را به خود جلب کنند؟ اینان کسانی هستند که نیمی از ایشان در شاخه مردم‌شناسی و نیم دیگرشان در رشته موسیقی‌شناسی قومی کار کرده‌اند. بی‌شبهه، وقتی به دیدگاه‌های هورن باستل و اتو ابراهام و کورت زاکس و هاینس هایکمان در اوایل قرن بیستم (در مکتب موسیقی‌شناسی تطبیقی برلین) می‌نگریم، نمی‌توانیم از تأثیرات افکار تکامل‌گرایان دارونیسم یا نفوذ اندیشه ادوارد تیلور غافل بمانیم. نفوذ بینش مردم‌شناسان آمریکایی بر بینش موسیقی‌شناسان قومی نیز به همین اندازه، تأثیر سازنده داشته است. به این تأثیر، هم در ذیل و هم در جای جای مقالات و نوشته‌های این کتاب اشاره خواهد شد.

کاربرد نگاه‌های مردم‌شناسانه، زبان‌شناسانه، جامعه‌شناسانه و تاریخ‌نگرانه به موسیقی، به طور نسبی از سنت‌های مطالعاتی دانش‌پژوهان موسیقی در آمریکا بود. از این جهت، برای بررسی نگاه مردم‌شناسان آمریکا، به پدیده موسیقی، لازم می‌دانیم به طور گذرا، به پیدایش چند مکتب مردم‌شناسی که تأثیر خود

را بر موسیقی‌شناسی گذاشته‌اند، اشاره کنیم. اشاراتی که در این جا به مکاتب مردم‌شناسی می‌شود، شتاب‌زده است و صرفاً در خدمت نشان دادن ارتباطی است که موسیقی‌شناسان قومی - هر کدام به فراخور ذوق و شوق خود - از آنان بهره گرفته‌اند. مبانی تئوریکِ چند مکتب پیش از دهه ۱۹۶۰، از جمله تکامل‌گرایی، نسبیت‌گرایی فرهنگی، تاریخی، فونکسیونالسیسم و ساختارگرایی، را به اختصار ارائه می‌دهیم. در این مقدمه به توضیح چند مقوله مردم‌شناسانه، از جمله بوم‌شناسی مردم‌شناسی، تقابل فرهنگی، فرهنگ‌پذیری، محتوای توتمی و نمادگرایی که کاربرد آن‌ها در موسیقی‌شناسی به وفور دیده می‌شود، خواهیم پرداخت.

ماتریالیسم فرهنگی

دیدگاه ماتریالیست‌ها به فرهنگ از سه زاویه مورد توجه است: ۱. ماتریالیسم فرهنگی ۲. تکامل فرهنگی ۳. بوم‌شناسی فرهنگی. البته هر سه جنبه از دیدگاه‌های بالا را باید با یک نگاه هم‌پوشانی مورد توجه قرار داد. این دیدگاه‌ها معتقدند سه لایه‌ای که در فرهنگ وجود دارد، حاوی ماتریال تکنولوژی (مناسبات تولید)، موضوعات جامعه‌شناسانه و ایدئولوژی است. ماتریال تکنولوژی دو جنبه دیگر فرهنگ را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. از دیدگاه ماتریالیسم، مناسبات تولید (یا وسایل تولید) نقش عمده‌ای در تعیین مناسبات اجتماعی و فرهنگی ایفا می‌کند.

با این‌که دیدگاه‌های متفاوتی از ماتریالیسم وجود دارد، اما آنچه که به عنوان ماتریالیسم دیالکتیکی شناخته می‌شود این است که مناسبات مادی تولید، به مثابه عامل زیربنای جامعه تمام پدیده‌های روبنایی جامعه، از جمله اندیشه و فرهنگ و هنر را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. این‌که چگونه عوامل زیربنا (یعنی مناسبات و روابط تولید) بر روبنای جامعه (یعنی اندیشه و فرهنگ و هنر) تأثیر و یا تأثیر متقابل می‌گذارند، دیدگاهی است که به آن دیالکتیک می‌گویند. مارکس نیمی از این ایده را از فردریک هگل و نیم دیگر را از فویرباخ برگرفته است. درخور توجه است که در بینش ماتریالیسم دیالکتیکی، فرهنگ بخشی از مناسبات روبنایی است، اما جایگاه هنر و روابط آن با مناسبات تولید، همیشه مورد پرسش‌های فراوانی واقع شده است. بعضی از مردم‌شناسان از جمله وایت هریس (۱۹۷۹) مقوله ماتریالیسم فرهنگی را به کار می‌برند. هریس در این مورد به سه مقوله زیرساختار، روساختار و ساختار اشاره می‌کند و از این جنبه معتقد است که وسایل تولید یا تکنولوژی، همراه با نیروی تولید، نقش تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت جمعیت بر جای می‌گذارد (هریس ۱۹۷۹ ص ۵۲). وی بر خلاف مارکس بر این باور است که شیوه تولید که حاوی مباحث جمعیت‌شناسی است، باید

بخشی از زیربنا به حساب بیاید، زیرا هر جامعه با موضوع تولید و بازتولید نسل خود، روابط نوینی را بر جامعه حاکم می‌کند (همان‌جا ص ۵۱). البته باید در نظر داشت که تکامل فرهنگی، از دیدگاه ماتریالیسم فرهنگی این است که تغییرات فرهنگ از طریق انباشت کمی مواد تولیدی به کیفی و در نهایت به تحول و دگرگونی نهایی جامعه و فرهنگ منجر می‌شود. انسان از یک سو به وسایل تولید نیازمند است و از سوی دیگر در طبیعت زندگی می‌کند. تأکید بر این‌که انسان در طبیعت زندگی می‌کند، موجب پیدایش تأثیر اساسی محیط‌زیست بر فرهنگ می‌شود. توجه بیشتر به جنبه‌های تأثیر محیط‌زیست بر انسان، شاخه بوم‌شناسی فرهنگی را تقویت می‌کند. واقعیت این است که تأکید بیش از اندازه بر تأثیر محیط‌زیست و تکنولوژی یا وسایل تولید موجب کلی‌نگری بر موضوع شناخت پیچیده فرهنگ می‌شود. تأثیر این گونه اندیشه‌ها بر موسیقی‌شناسان قومی را در نیمه دوم قرن بیستم، به وفور می‌توان مشاهده کرد. (در بخش‌های دیگر این مقاله با اشاره به برداشت‌های استوون فلد و الن لومکس و تفسیر آنان از رابطه محیط‌زیست و موسیقی به این موضوع خواهیم پرداخت).

تکامل‌گرایی فرهنگی با لویس هانری مورگان (۱۸۱۸-۱۸۸۱)، مردم‌شناس آمریکایی در نیمه دوم سده نوزدهم آغاز شد. وی دوران تکامل خانواده، فرهنگ و کلا جامعه بشری را در سه دوران توحش، بربریت و تمدن بررسی می‌کند. او در مطالعات خود می‌کوشد نشان دهد اختراعات و اکتشافاتی که در تمام دوران‌های تاریخ تمدن بشر از آغاز تاکنون روی داده، همگی یک خط مشخص را دنبال کرده و تأثیر همین دگرگونی‌ها موجب شکل‌گیری ایده‌ها و پیدایش نهادهای اجتماعی شده است. مورگان بر این باور بود که گسترش مناسبات اجتماعی، موجب تأسیس صورت‌های گوناگون خانواده، دولت، مالکیت، دین و شیوه‌های معیشتی می‌شود. این نهادها، ابتدا از سطح پایین آغاز شده، سپس رفته‌رفته به موازات اعتلا و تکامل ابزار تولید اجتماعی، راه بالاتر و متعالی‌تر را می‌پیمایند.

در کنار چنین ایده‌هایی، به موضوع تکامل زبان نیز اشاره می‌کند و می‌گوید: زبان در آغاز به صورت ساده‌ترین فرم بیان تک هجاها ادا می‌شده و سپس راه ساختن واژه‌ها را طی کرده و این بر رشد رفتار انسان تأثیر سازنده‌ای داشته است. اندیشه انسان، هنگامی رشد می‌کند که توانایی تکلم، با بهره‌برداری اصوات همراه باشد. از این روی، گسترش اندیشه انسان رابطه مستقیمی با گسترش صورت‌بندی زبان او دارد. رشد و اعتلای هنرها در دوران آغازین خود، مراحل بسیار طولانی را پشت سر نهاده است. به موازات رشد شئون هنری و زبان و سایر ابزار تولید معیشتی، صورت خانواده در آغاز دوران توحش، از حالت دسته‌جمعی به حالت تک همسری در دوران تمدن تغییر شکل داده است.

همگام با این تحولات، اندیشه مالکیت که نقش بسیار مهمی در عرصه پیدایش تمدن بشر بر جای نهاده، در آغاز به آهستگی چهره خود را نمایان ساخته است. با این‌که سرچشمه اصلی تفکر تصاحب و مالکیت به دوره توحش بر می‌گردد، اما همین هسته تفکر، با کنترل‌داری در شکل جامع‌تر راه خود را به دوران بربریت هموار می‌سازد. ایجاد مالکیت خصوصی، موجب مرزبندی در قلمرو جغرافیای سیاسی در میان اقوام می‌شود و به تفوق و استیلای دسته‌ای بر دسته دیگر می‌انجامد. تفوق شخصی، چهره خود را در پیدایش کنفدراسیون قبایل نمایان می‌سازد. مورگان معتقد است فراگشت دوران‌های اجتماعی بشر از مراحل مشابهی عبور کرده‌اند. زیرا نیازهای انسانی در تمام ادوار، ضرورتاً همانندی‌هایی با یکدیگر داشته و از این روی است که در سیر فراگشت رشد اندیشه بشر، در تمام نژادها، همسانی و همگونی دیده می‌شود.

پایه‌های تئوریکی مورگان، بر اساس مطالعه سیستم و هم‌خونی خانوادگی در قبیله ایروکی (در ایالات نیویورک، پنسیلوانیا، کانکتیکت و نیوجرسی) بود. او اولین کسی است که موضوع انکشاف صورت‌بندی خانواده را مورد بررسی قرار داده است. پژوهش‌های او از شناخت سیستم قبایل ایروکی باعث شد که او دستاوردهای تئوریکی خود را به تمام عرصه تکامل فرهنگ و تمدن‌های بشری تعمیم دهد. از این جهت، تعدادی از مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان معتقدند که دیدگاه مورگان نسبت به تکامل فرهنگ و تمدن، دیدگاهی تک خطی است؛ یعنی سیر پیشرفت تمام فرهنگ‌ها و تمدن‌های بشری را در یک خط و سیر همانند مشاهده می‌کند. البته مشابه همین دیدگاه هم در میان مردم‌شناسان اروپایی، از جمله ادوارد تیلور (۱۸۳۲-۱۹۱۷) دیده می‌شود.

در این‌جا لازم می‌دانم اشاره کنم تئوری‌ها و دیدگاه‌های تکامل‌گرایان، تأثیر چشم‌گیری بر افکار پایه‌گذاران مکتب موسیقی‌شناسی تطبیقی برلین بر جای نهاد. با گسترش موسیقی‌شناسی سیستماتیک از جانب گیدو ادلر و الکساندر الیس (۱۸۸۵)، پژوهش‌های تجربی مورد توجه دانشمندان این رشته قرار گرفت. الیس در همان زمان می‌گوید: فواصل موسیقی در فرهنگ هر قوم باید به طور مجزا و مشخص مورد پژوهش قرار بگیرد. بعد از او هم هورن باستل می‌گفت: اگر پدیده‌ای در یک فرهنگ پرمیتیو (یا ابتدایی) مشاهده شود و نمونه همان پدیده در فرهنگ‌های پیشرفته دیده شود، می‌توان گفت که آن پدیده در ابتدا به فرهنگ پرمیتیو تعلق داشته است. او از دید پراکندگی نمادهای فرهنگی می‌گفت که ممکن است مدت زمان زیادی طول بکشد تا یک پدیده فرهنگی از سرزمینی به سرزمین دیگر منتقل شود و یا حتی به حیات خود ادامه بدهد.

افکار تکامل‌گرایان موسیقی‌شناس، پیشرفت و تکامل موسیقی اقوام جهان را در خطی مستقیم بررسی می‌کرد و از همین دیدگاه، هورن باستل معتقد بود جریان تکامل ملودی‌هایی که دارای وسعت کمتر و موتیف‌های کوتاه و نت‌های کم‌تراند، نمونه‌هایی از موسیقی مردمان عقب‌افتاده‌تر است. او می‌گفت بافت‌های پولی‌فونی از درون آنتی‌فونی ایجاد شده‌اند و البته پیدایش آن هم به طور تصادفی بوده، زیرا گاهی اجرای ساز و دسته‌های کر آوازخوان، برنامه‌ها را هم‌زمان اجرا می‌کرده‌اند.^۱ وی موضوعات تئوری تکامل را در اشاعه جغرافیایی آن‌ها می‌دید و می‌گفت: اگر پدیده‌ای به یک فرهنگ پرمیتمیو تعلق دارد و پدیده دیگری به فرهنگ پیشرفته، پس می‌توان استدلال کرد که فرهنگ دومی، مراحل فرهنگ اولی را پشت سر نهاده است. چنین دیدگاهی تلویحاً دیدگاه ادوارد تیلور (مردم‌شناس انگلیسی) را تایید می‌کرد که می‌گفت: پدیده‌های غیر ارگانیکی و تفهیم نشدنی به دوران‌های اولیه گسترش فرهنگ‌های بشر تعلق دارند. با این تفصیل هورن باستل معتقد بود که این مقایسه‌ها را باید در زمینه‌های خاص خود جدی گرفت، زیرا موضوع غیر ارگانیکی و قابل تفهیم نبودن پدیده‌ها، به فرهنگ‌های کهن باز می‌گردد. هورن باستل می‌گفت: یک پدیده فرهنگی ممکن است در دو پهنه مستقل از یکدیگر پدیدار شود و از این روی، تاکنون تعدد مبادی بنیان‌های فرهنگی در تاریخ تکامل انسان وجود خارجی نداشته است. بلکه پدیده‌های فرهنگی دارای یک ریشه و اصل هستند و از طریق اشاعه و پراکنش به پهنه‌های دیگر انتقال یافته‌اند.^۲ البته بعضی از این پدیده‌ها راه‌های طولانی جغرافیایی را طی کرده و یا مدت مدیدی در تاریخ باقی مانده‌اند. این دیدگاه، نگاه تایید‌آمیز هورن باستل به تئوری «پراکنش دایره‌وار فرهنگ»^۳ را نشان می‌دهد. این تئوری معتقد است که فرهنگ‌ها دارای یک مرکز (کانون) یا هسته‌هایی بوده‌اند و به مرور زمان به طور حلقه‌وار از مرکز آن کانون به سایر نقاط جهان پراکنده شده‌اند (هورن باستل ۱۹۳۰ ص ۷-۸).

بعد از هورن باستل، کورت زاکس برای مدتی با جدیت، تئوری تکامل‌گرایی را تبلیغ می‌کرد. او در کتاب «پیدایش موسیقی در جهان کهن: شرق و غرب»، می‌نویسد: آوازهای ساده پیگمه‌ها [در آفریقا] شبیه به موسیقی بتهون و شوبرت در زمان‌های اولیه خودشان است (۱۹۴۳ ص ۲) و از این روی فرضیه پیدایش موسیقی‌های اولیه را می‌توان در میان موسیقی پرمیتمیو جست‌وجو کرد. او می‌گوید: آوازهای قبایل دشت‌های پاتاگونی در برزیل و آوازهای قبایل پیگمه و بوشمن در آفریقا، به آوازهای نیاکثمان شبیه است و حتی سازهای آن‌ها شبیه

۱. برای آگاهی بیشتر به مقاله «قوم‌شناسی و آواز در موسیقی آفریقا» در کتاب آپرا آمینا، مجموعه نوشته‌های هورن باستل مراجعه شود.

2. monogenesis vs polygenesis

3. Kulturkreise Theory

سازهایی است که از گور نیاکانمان در دوران نوسنگی به دست آمده است. در دنیای شرق، گونه‌هایی از ملودی شنیده می‌شود که امروزه فرم‌ها و حالات آن‌ها در زیر آوار موسیقی‌های مرده اروپا، قابل کشف است. سازهای آنان متعلق به هزارها سال پیش است (همان‌جا ص ۲۹).

در این‌جا اگر نگاهی انطباقی به تئوری‌هایی که موسیقی‌شناسان تطبیقی (مانند الیس، اشتامف، هورن باستل، زاکس و ...) داشتند بیاندازیم و آن‌ها را با تئوری‌های مردم‌شناسان مقایسه کنیم، متوجه می‌شویم که فرضیه‌پردازان مکتب موسیقی‌شناسی تطبیقی، تا چه اندازه نسبت به دیدگاه فرضیه‌پردازان مردم‌شناسی، علی‌الخصوص مردم‌شناسان آمریکایی که بر روی موسیقی بومیان آمریکا کار می‌کردند، عقب مانده‌تر بوده‌اند. اشارات فشرده‌ای که در این‌جا به ضرورت از دیدگاه تکامل‌گرایان مکتب برلین یا موسیقی‌شناسان تطبیقی ارائه شد، در حد نیاز همین مقدمه است. پیدایش و رشد موسیقی‌شناسی تطبیقی در اروپا، موضوعی است که نقش تعیین‌کننده‌ای در پیدایش موسیقی‌شناسی قومی ایفا نموده؛ اما از آن‌جایی که موضوع این نوشته، به نقش و جایگاه مردم‌شناسی، علی‌الخصوص مردم‌شناسی آمریکا و تأثیر آن بر روند پیدایش موسیقی‌شناسی قومی می‌پردازد، موضوعات و نقش مربوط به موسیقی‌شناسی تطبیقی بر پیدایش موسیقی‌شناسی قومی را در نوشته‌های دیگری دامن خواهیم زد.

بار دیگر به نقش و جایگاه دیدگاه مردم‌شناسان تکامل‌گرای آمریکایی در حوزه مردم‌شناسی بازگردیم. نقش لوییس مورگان و طرح تکامل‌گرایی مادی او از فرهنگ، موجب عکس‌العمل‌های تئوریک از جانب مردم‌شناسان، به ویژه فرانس بواس (۱۸۵۸ - ۱۹۴۲) گردید.^۱ بواس، مطالعات فرهنگ را با دید «نسبیت گرایانه»^۲ می‌دید و معتقد بود که هر فرهنگی مسیر تکاملی خود را به طور ویژه و منحصر به فرد طی کرده است و از این روی نمی‌توان «یک اصل کلی تکاملی را برای تمام فرهنگ‌ها در نظر گرفت»^۳. دو دیدگاه عمده «نسبیت‌گرایی فرهنگی» و «ویژه‌نگری یا انحصارگرایی تاریخی» در هر فرهنگ، موجب شد تا ایده‌های تئوری تک‌خطی تکامل‌گرایان، از جمله مورگان، مورد تردید جدی واقع شود. دیدگاه بواس این بود که یک قانون و اصل همگانی و جهان‌شمول، بر فرهنگ‌ها

۱. بواس از پایه‌گذاران مردم‌شناسی در آمریکا است که برای اولین بار به طور سیستماتیک، فرهنگ (و در اغلب موارد موسیقی) اقوام را مورد توجه قرار داد. اولین اقدام مهم وی نقد، بررسی و تفسیر تئوری تکامل‌گرایانه لوییس مورگان و ادوارد تیلور بود. وی در سال ۱۸۹۶ در دانشگاه کلمبیای نیویورک به تدریس پرداخت. سپس به ریاست دپارتمان مردم‌شناسی همین دانشگاه منصوب شد و اولین بار، دوره دکترای مردم‌شناسی را در این دانشگاه تأسیس کرد.

2. Cultural Relativism

3. Historical Particularism

حکمفرما نیست. هر جامعه روند پیشرفت خاص خود را داشته و از این روی سیر تکامل آن با جوامع دیگر متفاوت بوده است. اختلاف فرهنگ در میان اقوام، نتیجه شرایط تاریخی، اجتماعی و جغرافیای اقلیمی همان مردمان است.

مردم‌شناسانی که فرهنگ را از دید تاریخ بررسی می‌کنند و مفهوم تاریخ‌نگرانه‌ای از آن جست‌وجو می‌کنند، فرهنگ‌ها را همانند پدیده‌هایی مرتبط با یکدیگر می‌بینند. فرانس بواس در فرضیه اشاعی خود معتقد بود که تمدن‌های بشری گاهواره‌های متعددی دارند و تأثیر فرهنگی گاهواره‌های تمدن، جانب بیرون از خود است و فرهنگ‌های دیگر را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. جوامع و فرهنگ‌های کوچک‌تر، صور فرهنگ‌های نیرومند بیرونی را در خود جای می‌دهند. این حالت را «انحصارگرایی تاریخی» می‌نامند. هر چند در آغاز، روش پژوهش تاریخ‌نگری، پایه‌ای تجربی داشت و از این روی هم پرسش‌های فراوانی پیش روی خود قرار می‌داد، اما از سوی دیگر با تمرکز بر تاریخ و فرهنگ جوامع کوچک، تعاریف گوناگونی از تاریخ و فرهنگ و مقولات انحصارگرایی تاریخی ارائه می‌داد.

دیدگاه تاریخ‌نگری در مقابل تئوری‌های تکامل‌گرایی اجتماعی - فرهنگی و دیدگاه پراکنشی (اشاعه‌گرایان) رشد کرد. بواس معتقد بود که فرد باید جزئیات یک فرهنگ را بشناسد و مراحل تغییر هر فرهنگ خاص را بداند. از این دیدگاه، بواس کوشش می‌کرد تا تاریخ فرهنگ را بازسازی کند. او اجزای فرهنگ و تشکیلات آن را با جمع‌آوری مواد قوم‌نگارانه، از جنبه‌های مختلف مورد توجه قرار داد. از دید وی، فرهنگ مجموعه‌ای از آداب و رسوم و نهادهای اجتماعی و آرا و عقایدی است که در هر جامعه، به شکل خاصی ساخته شده‌اند. او می‌گفت اختلافات فرهنگی که در میان اقوام دیده می‌شود، حاصل اختلاف نژادها نیست؛ بلکه حاصل شرایط زیستی و سایر رویدادهای تاریخی آنان است. از همین زاویه است که در نسبت‌گرایی فرهنگی، عقاید، آرا، آداب و رسوم و اجرای مراسم خاص در هر فرهنگ، باید از دید همان فرهنگ مشاهده و بررسی شود. این تنها وسیله‌ای است که از طریق آن می‌توان فرهنگ‌ها را در جایگاه فرهنگی و تاریخی خودشان مشاهده کرد. از این روی، تاریخ ویژه یک فرهنگ، از طریق مطالعه جزئیات همان فرهنگ ویژه که در پهنه جغرافیای ویژه خود جای گرفته است، به دست می‌آید. هر فرهنگی دارای ارزش‌های خاص خود است و باید بدون تعصب مورد بررسی قرار بگیرند. در مطالعه فرهنگ نباید تنها یک عنصر فرهنگی را مورد قضاوت قرار داد، بلکه باید تمام بدنه آن مورد توجه واقع شود. هر کس در درون فرهنگ خود پرورش می‌یابد و از این جهت نیز گاه یک کردار فرهنگی در جامعه‌ای به چشم کسی زشت می‌آید؛ در حالی که برای دارندگان همان فرهنگ، از ارزش متعالی